

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين إنه هو خير موقق و معين

ثمَّ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَبِي الْقَاسِمِ مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَطْيَبِينَ

سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

اليوم الثالث، ۲۹/۱۲/۹۳ ← من ابتداء "التقسيم الثالث" (ص ۳۰۶) إلى ابتداء "الفصل ۲. المعرف بـأل" (ص ۳۰۷)

عزیزان و بزرگواران، سلام.

ضمن عرض تشکر از تمام دوستانی که فایل قبل را دیدند و محدوده قبلی را مطالعه کردند و گزارش آن را ارسال نموده و پاسخ سؤالات را نیز فرستادند، به اطلاع می رسانم که کسانی که گزارش مطالعه خود را از طریق رایانامه ارسال نمودند، إن شاء الله نتیجه ارزیابی آن و پاسخ سؤالات بنده و خودشان، امروز برایشان ارسال خواهد شد.

ضمن یک ذکر صلوات، توجه شما را به نکات و سؤالاتی که در محدوده امروز وجود دارد جلب می کنم:

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

التقسيم الثالث، ص ۳۰۶:

- نکته ۱: "مُرَجَّل" از نظر لغوی (و نه اصطلاحی) به چه معنی است؟

○ اسم مفعول از "ارْتَجَلَ" می باشد.

○ وسيط، ص ۳۳۲:

(ارْتَجَلَ): سَارَ عَلَى رِجْلَيْهِ . و - برأيه :

انفرد به ولم يشاور أحدًا فيه . و - الطَّبَّأُخُ :

طبخ في المرجل . و - النهارُ : ارتفاع .

و - الشاةُ : رَجَلَهَا . و - الشيءُ : جعله تحت

رجله . و - الكلامَ : ابتدعه بلا رَوِيَّةَ .

○ بنابراین، "مُرَجَّل" در این جا از نظر لغوی یعنی "كلامٌ ابتُدِعَ بلا رَوِيَّةٍ".

■ وسيط، ص ۳۸۴: "الرَّوِيَّةُ: النَّظَرُ وَ التَّفَكُّيرُ فِي الْأُمُورِ".

■ بنابراین، "مُرَجَّل" از نظر لغوی یعنی "كلامی که بدون تفکر ابداع و ساخته شود".

- سؤال ۱: در عبارت "هو ما استُعْمِلُ مِنْ أَوْلِ أَمْرِهِ عِلْمًا"، عائد صله و نقش "عِلْمًا" را بیان کنید.
- سؤال ۲: در عبارت "نَحْوُ: أَدَدُ لِرَجُلٍ وَ سُعَادٌ لَامْرَأَةٍ"، حروف آخر "أَدَد" و "سُعَاد" را حرکت گذاری کنید.
- همچنین حروف آخر "عَلِيٍّ"، "فَاطِمَةَ"، "يَزِيدَ"، "تَغْلِبَ"، "أَسْكَتَ"، "كَاطِمِينَ" و "أَسَدَ" در عبارات ادامه را.
- نکته ۲: مثال های دیگر:
  - برای این که منقولٌ عنه در عِلْمٍ منقول، فعل مضارع باشد: "يَجِيئُ".
  - برای این که منقولٌ عنه در عِلْمٍ منقول، فعل امر باشد: "قُمْ".
  - برای این که منقولٌ عنه در عِلْمٍ منقول، اسم مثنی باشد: "بَحْرَيْنِ".
- سؤال ۳: به نظر شما، چرا در عبارت "عن فعلٍ مضارعٍ"، به "فعل" تنوین داده شده؛ اما در عبارت "عن فعلٍ أمرٍ" نه؟ آیا بر این اساس، نباید به "فعل" در عبارت "عن فعلٍ ماضٍ" هم تنوین می داد؟
- سؤال ۴: با توجه به معنای لغوی "مرتجل" و "منقول"، تفاوت عِلْمٍ مرتجل و منقول را بیان کنید.
- نکته ۳: واضح است که تمام علم های مرکب که در صفحه قبل کتاب شناختیم، منقول می باشند. اما علم های مفرد می توانند مرتجل یا منقول باشند.

تنبيه، ص ۳۰۶:

- سؤال ۵: در عبارت حَطَّ أَوَّلِ تَنْبِيهِ، "إِذَا" و "لِمَرَاتٍ" متعلق به چیست؛ و نقش "مُرْتَجَلًا" را مشخص کنید؟
- نکته ۴: "ما لم يَخْتَلِفِ التَّوَع" یعنی "مادامی که نوع مختلف نشده است".
- سؤال ۶: در عبارت "فهو بالنسبة إلى الإنسان منقولٌ"، "بالنسبة" و "إلى الإنسان" متعلق به چه هستند؟
- نکته ۵: این تنبیه به طور خلاصه می خواهد بگوید اگر اسم هزاران نفر انسان، به تدریج و در طول زمان "أَدَد" گذاشته شد، همگی همچنان مرتجل می باشند؛ اما اگر "أَسَامَةُ" را که عِلْمٍ جنس برای شیر است (و در صفحه بعد کتاب می آید؛ و لابد مرتجل است، همان طور که با یک جستجوی سریع در ویسیت، برایش معنایی پیدا نشد) نام یک انسان قرار دهیم، دیگر برای آن انسان، عِلْمٍ منقول خواهد بود (اگر چه همچنان برای شیر، عِلْمٍ مرتجل است).

التقسيم الرابع، ص ۳۰۷:

- سؤال ۷: نقش "بالوضع" در عبارت "عِلْمٌ بالوضع" چیست؟
- سؤال ۸: "اِخْتَصَّ" را در حَطَّ دوم این صفحه، معلوم بخوانیم یا مجهول؟
- نکته ۶: عبارت "لكثرة استعماله فيه"، تعلیل برای عِلْمٍ شدن است. به طور کلی در این تقسیم، می خواهد بگوید برخی عِلْمٍ ها را یک نفر می آید و برای یک شیء معین قرار می دهد، مانند این که پدری اسم فرزندش را "مُحَمَّد" می گذارد؛ و برخی علم ها به مرور و به دلیل زیاد به کار رفتن در یک شیء معین، برای آن علم می شوند، مانند "المدينة" که به دلیل زیاد به کار رفتن در مورد "مدينة النبی"، برای آن علم شده است.

- نکته ۷: وسیط، ص ۵۸۰:

- (العَبَادِلَةُ). عبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، وعبد الله بن مسعود. وعبد الله بن الزبير.

بنابراین، "العَبَادِلَةُ" یک جمع قیاسی به نظر نمی رسد و گویا اصطلاح شده است برای این چهار نفر.

التقسيم الخامس، ص ۳۰۷:

- نکته ۸: در عبارت "هو عِلْمٌ حَقِيقَةٌ"، شاید بتوان "حَقِيقَةٌ" را تمییز و شاید بتوان "ظرف" گرفت.
- نکته ۹: این تقسیم می خواهد بگوید به غیر از عِلْمٌ حَقِيقٌ که دیدیم، گاه برخی اسماء هستند که واقعاً عِلْمٌ نیستند و برای یک جنس بکار می روند و نه برای شیء واحد معین، اما لفظاً با آن ها معامله عِلْمٌ می شود، مثلاً صفت برایشان معرفه می آید و "أل" نمی پذیرند. مانند "أَسَامَةٌ" که به معنی "أَسَدٌ" است، و معلوم است که به جنس شیر دلالت دارد و نه یک شیء واحد معین، ولی آثار لفظی عِلْمٌ را دارد.

تبصرة، ص ۳۰۷:

- نکته ۱۰: "رَبٌّ" فقط بر سر نکرات می آید. در این جا "رَبٌّ زَيْدٌ" را می توان این طور معنی کرد: "چه بسیار زید نامی که ...".
- نکته ۱۱: "فرعون" و "موسی" در حالت عادی، هر دو به دلیل علمیت و عجمه، غیر منصرف می باشند، اما در این جا که نکره شده اند، منصرفند و لذا در "لِكُلِّ فِرْعَوْنٍ مُوسَى" هر دو تنوین گرفته اند و جرّ اولی هم به کسره ظاهری است.

- سؤال ۹: در عبارت "لَا يُضَافُ إِلَّا إِذَا نُكِّرَ":

- "لَا يُضَافُ" یعنی "مضاف واقع نمی شود" یا "مضافٌ إليه واقع نمی شود"؟
- نقش "إِذَا" چیست؟

- سؤال ۱۰: در عبارت "و الْعِلْمُ الْمُنَكَّرُ إِذَا نُثِيَ أَوْ جُمِعَ، دَخَلَهُ أَلُ التَّعْرِيفِ جَبْرًا لِتَعْرِيفِ الْعِلْمِيَّةِ الْفَائِتِ":

- "الْعِلْمُ الْمُنَكَّرُ" را به عربی معادل سازی کنید.
- ارکان جمله اصلی را مشخص کنید.
- "إِذَا" متعلق به چیست؟
- نقش "جَبْرًا" چیست؟
- "الْفَائِتِ" نعت برای چیست؟
- عبارت را معنی کنید.

و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ